

## تولد و کودکی

بیش از هزار و چهار صد سال پیش در روز ۱۷ ربیع الاول ( برابر ۲۵ آوریل ۵۷۰ میلادی ) کودکی در شهر مکه چشم به جهان گشود .

پدرش عبد الله در بازگشت از شام در شهر یثرب ( مدینه ) چشم از جهان فروبست و به دیدار کودکش ( محمد ) نایل نشد. زن عبد الله ، مادر " محمد " آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود . برابر رسم خانواده های بزرگ مکه " آمنه " پسر عزیزش ، محمد را به دایه ای به نام حلیمه سپرد تا در بیابان گسترده و پاک و دور از آلودگیهای شهر پرورش یابد " . حلیمه " زن پاک سرشت مهربان به این کودک نازنین که قدمش در آن قبیله مایه خیر و برکت و افزونی شده بود ، دلبستگی زیادی پیدا کرده بود و لحظه ای از پرستاری او

غفلت نمی کرد . کسی نمی دانست این کودک یتیم که دایه های دیگر از گرفتنش پرهیز داشتند ، روزی و روزگاری پیامبر رحمت خواهد شد و نام بلندش تا پایان روزگار با عظمت و بزرگی بر زبان میلیونها نفر مسلمان جهان و بر مآذنه ها با صدای بلند برده خواهد شد ، و مایه افتخار جهان و جهانیان خواهد بود . " حلیمه " بر اثر علاقه و اصرار مادرش ، آمنه ، محمد را که به سن پنج سالگی رسیده بود به مکه باز گردانید . دو سال بعد که " آمنه " برای دیدار پدر و مادر و

آرامگاه شوهرش عبد الله به مدینه رفت ، فرزند دلبندش را نیز همراه برد . پس از یک ماه ، آمنه بنا کودکش به مکه برگشت ، اما دربین راه ، در محلی بنام "ابواء " جان به جان آفرین تسلیم کرد ، و محمد در سن شش سالگی از پدر و مادر هر دو یتیم شد و رنج یتیمی در روح و جان لطیفش دو چندان اثر کرد . سپس زنی به نام ام ایمن این کودک یتیم ، این نوگل پژمرده باغ زندگی را

همراه خود به مکه برد. این خواست خدا بود که این کودک در آغاز زندگی از پدر و مادر جدا شود، تا رنجهای تلخ و جانکاه زندگی را در سرآغاز زندگانی بچشد و در بوته آزمایش قرار گیرد، تا در آینده، رنجهای انسانیت را به واقع لمس کند و حال محرومان را نیک دریابد.

از آن زمان در دامن پدر بزرگش " عبد المطلب " پرورش یافت ". عبد المطلب " نسبت به نوه والاتبار و بزرگ منش خود که آثار بزرگی در پیشانی تابناکش ظاهر بود، مهربانی عمیقی نشان می داد. دو سال بعد بر اثر درگذشت عبد المطلب، " محمد " از سرپرستی پدر بزرگ نیز محروم شد. نگرانی " عبد المطلب " در واپسین دم زندگی بخاطر فرزند زاده عزیزش محمد بود. به ناچار " محمد " در سن هشت سالگی به خانه عموی خویش ( ابو طالب ) رفت و تحت سرپرستی عمش قرار گرفت. " ابوطالب " پدر " علی " بود.

ابو طالب تا آخرین لحظه های عمرش، یعنی تا چهل و چند سال با نهایت لطف و مهربانی، از برادرزاده عزیزش پرستاری و حمایت کرد. حتی در سخت ترین و ناگوارترین پیشامدها که همه اشراف قریش و گردنکشان سیه دل، برای نابودی " محمد " دست در دست یکدیگر نهاده بودند، جان خود را برای حمایت برادر

زاده اش سپر بلا کرد و از هیچ چیز نهراسید و ملامت ملامتگران را ناشنیده گرفت.

نوجوانی و جوانی

آرامش و وقار و سیمای متفکر " محمد " از زمان نوجوانی در بین همسن و سالهایش کاملاً مشخص بود. به قدری ابو طالب او را دوست داشت که همیشه

می خواست با او باشد و دست نوازش بر سر و رویش کشد و نگذارد درد یتیمی او را آزار دهد .

در سن ۱۲ سالگی بود که عمویش ابو طالب او را همراهش به سفر تجارتی - که آن زمان در حجاز معمول بود - به شام برد . در همین سفر در محلی به نام " بصری " که از نواحی شام ( سوریه فعلی ) بود ، ابو طالب به " راهبی " مسیحی که نام وی " بحیرا " بود برخورد کرد . بحیرا هنگام ملاقات محمد - کودک ده یا دوازده ساله - از روی نشانه هایی که در کتابهای مقدس خوانده بود ، با اطمینان دریافت که این کودک همان پیغمبر آخر الزمان است .

باز هم برای اطمینان بیشتر او را به لات و عزی - که نام دو بت از بتهای اهل مکه بود - سوگند داد که در آنچه از وی می پرسد جز راست و درست بر زبانش نیاید . محمد با اضطراب و ناراحتی گفت ، من این دو بت را که نام بردی دشمن دارم . مرا به خدا سوگند بده !

بحیرا یقین کرد که این کودک همان پیامبر بزرگوار خداست که بجز خدا به کسی و چیزی عقیده ندارد . بحیرا به ابو طالب سفارش زیاد کرد تا او را از شر دشمنان بویژه یهودیان نگاهبانی کند ، زیرا او در آینده مأموریت بزرگی به عهده خواهد گرفت .

محمد دوران نوجوانی و جوانی را گذراند . در این دوران که برای افراد عادی ، سن ستیزه جویی و آلودگی به شهوت و هوسهای زودگذر است ، برای محمد جوان ، سنی بود همراه با پاکي ، راستی و درستی ، تفکر و وقار و شرافتمندی و جلال . در راستی و درستی و امانت بی مانند بود . صدق لهجه ، راستی کردار ، ملایمت و صبر و حوصله

در تمام حرکاتش ظاهر و آشکار بود. از آلودگیهای محیط آلوده مکه بر کنار، دامنش از ناپاکی بت پرستی پاک و پاکیزه بود بحدی که موجب شگفتی همگان شده بود، آن اندازه مورد اعتماد بود که به "محمد امین" مشهور گردید. "امین" یعنی درست کار و امانتدار.

در چهره محمد از همان آغاز نوجوانی و جوانی آثار وقار و قدرت و شجاعت و نیرومندی آشکار بود. در سن پانزده سالگی در یکی از جنگهای قریش با طایفه "هوازن" شرکت داشت و تیرها را از عموهایش بر طرف می کرد. از این جا می توان به قدرت روحی و جسمی محمد پی برد.

این دلاوری بعدها در جنگهای اسلام با درخشندگی هر چه بیشتر آشکار می شود، چنانکه علی (ع) که خود از شجاعان روزگار بود درباره محمد (ص) گفت:

"هر موقع کار در جبهه جنگ بر ما دشوار می شد، به رسول خدا پناه می بردیم و کسی از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود." با این حال از جنگ و جدالهای بیهوده و کودکانه پرهیز می کرد.

عربستان در آن روزگار مرکز بت پرستی بود. افراد یا قبیله ها بتهایی از چوب و سنگ یا خرما می ساختند و آنها را می پرستیدند. محیط زندگی محمد به فحشا و کارهای زشت و می خواری و جنگ و ستیز آلوده بود، با این همه آلودگی محیط، محمد هرگز به هیچ گناه و ناپاکی آلوده نشد و دامنش از بت و بت پرستی همچنان پاک ماند.

روزی ابو طالب به عباس که جوانترین عموهایش بود گفت:

"هیچ وقت نشنیده ام محمد (ص) دروغی بگوید و هرگز ندیده ام که با بچه ها

در کوچه بازی کند . " از شگفتیهای جهان بشریت است که با آنهمه بی عفتی و بودن زنان و مردان آلوده در آن دیار که حتی به کارهای زشت خود افتخار می کردند و زنان بدکار بر بالای بام خانه خود بیرق نصب می نمودند ، محمد ( ص ) آنچنان پاک و پاکیزه زیست که هیچکس - حتی دشمنان - نتوانستند کوچکترین خرده ای بر او بگیرند . کیست که سیره و رفتار او را از کودکی تا جوانی و از جوانی تا پیری بخواند و در برابر عظمت و پاکی روحی و جسمی او سر تعظیم فرود نیاورد؟! یادی از پیمان جوانمردان یا ( حلف الفضول )

در گذشته بین برخی از قبیله ها پیمانی به نام " حلف الفضول " بود که پایه آن بر دفاع از حقوق افتادگان و بیچارگان بود و پایه گذاران آن کسانی بودند که اسمشان " فضل " یا از

ریشه " فضل " بود . پیمانی که بعدا عده ای از قریش بستند هدفی جز این نداشت یکی از ویژگیهای این پیمان ، دفاع از مکه و مردم مکه بود در برابر دشمنان خارجی . اما اگر کسی غیر از مردم مکه و هم پیمانهای آنها در آن شهر زندگی می کرد و ظلمی بر او وارد می شد ، کسی به دادش نمی رسید . اتفاقا روزی مردی از قبیله بنی اسد به مکه آمد تا اجناس خود را بفروشد . مردی از طایفه بن سهم کالای او را خرید ولی قیمتش را به او نپرداخت . آن مرد مظلوم از قریش کمک خواست ، کسی به دادش نرسید . ناچار بر کوه ابو قبیس که در کنار خانه کعبه است ، بالا رفت و اشعاری درباره سرگذشت خود خواند و قریش را به یاری طلبید . دادخواهی او عده ای از جوانان قریش را تحت تأثیر قرار داد . ناچار در خانه عبد الله پسر جدعان جمع شدند تا فکری به حال آن مرد کنند . در همان خانه که حضرت محمد ( ص ) هم بود پیمان بستند که نگذارند به هیچکس ستمی شود ، قیمت کالای آن مرد را گرفتند و به

او برگرداندند. بعدها پیامبر اکرم (ص) از این پیمان، به نیکی یاد می کرد. از جمله فرمود: "در خانه عبد الله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر حالا هم - پس از بعثت به پیامبری - مرا به آن پیمان دعوت کنند قبول می کنم. یعنی حالا نیز به عهد و پیمان خود وفادارم."

محمد (ص) در سن بیست سالگی به این پیمان پیوست، اما پیش از آن - همچنان که بعد از آن نیز - به اشخاص فقیر و بینوا و کودکان یتیم و زنانی که شوهرانشان را در جنگها از دست داده بودند، محبت بسیار می کرد و هر چه می توانست از کمک نسبت به محرومان خودداری نمی نمود. پیوستن وی نیز به این پیمان چیزی جز علاقه به دستگیری بینوایان و رفع ستم از مظلومان نبود.

ازدواج محمد (ص)

وقتی امانت و درستی محمد (ص) زبانزد همگان شد، زن ثروتمندی از مردم مکه بنام خدیجه دختر خویلد که پیش از آن دوبار ازدواج کرده بود و ثروتی زیاد و عفت و تقوایی بی نظیر داشت، خواست که محمد (ص) را برای تجارت به شام بفرستد و از سود بازرگانی خود سهمی به محمد (ص) بدهد. محمد (ص) این پیشنهاد را پذیرفت. خدیجه "میسره" غلام خود را همراه محمد (ص) فرستاد.

وقتی "میسره" و "محمد" از سفر پر سود شام برگشتند، میسره گزارش سفر را جزء به جزء به خدیجه داد و از امانت و درستی محمد (ص) حکایتها گفت، از جمله برای خدیجه تعریف کرد: وقتی به "بصری" رسیدیم، امین برای استراحت زیر سایه درختی نشست. در این موقع، چشم راهبی که در عبادتگاه خود بود به "امین" افتاد. پیش من آمد و نام او را از من پرسید و سپس چنین گفت: "این مرد که

زیر درخت نشسته ، همان پیامبری است که در ( تورات ) و ( انجیل ) درباره او مژده داده اند و من آنها را خوانده ام . "

خدیجه شیفته امانت و صداقت محمد ( ص ) شد . چندی بعد خواستار ازدواج با محمد گردید . محمد ( ص ) نیز این پیشنهاد را قبول کرد . در این موقع خدیجه چهل ساله بود و محمد ( ص ) بیست و پنج سال داشت .

خدیجه تمام ثروت خود را در اختیار محمد ( ص ) گذاشت و غلامانش رانیز بدو بخشید . محمد ( ص ) بیدرنگ غلامانش را آزاد کرد و این اولین گام پیامبر در مبارزه با بردگی بود . محمد ( ص ) می خواست در عمل نشان دهد که می توان ساده و دور از هوسهای زود گذر و بدون غلام و کنیز زندگی کرد .

خانه خدیجه پیش از ازدواج پناهگاه بینوایان و تهیدستان بود . در موقع ازدواج هم کوچکترین تغییری - از این لحاظ - در خانه خدیجه بوجود نیامد و همچنان به بینوایان بذل و بخشش می کردند .

حلیمه دایه حضرت محمد ( ص ) در سالهای قحطی و بی بارانی به سراغ فرزند رضاعی اش محمد ( ص ) می آمد . محمد ( ص ) عباى خود را زیر پای او پهن می کرد و به سخنان او گوش می داد و موقع رفتن آنچه می توانست به مادر رضاعی ( دایه ) خود کمک می کرد .

محمد امین بجای اینکه پس از در اختیار گرفتن ثروت خدیجه به وسوسه های زودگذر دچار شود ، جز در کار خیر و کمک به بینوایان قدمی بر نمی داشت و بیشتر اوقات فراغت را به خارج مکه می رفت و مدتها در دامنه کوهها و میان غار می نشست و در آثار صنع خدا و شگفتیهای جهان خلقت به تفکر می پرداخت و با خدای جهان به



راز و نیاز سرگرم می شد. سالها بدین منوال گذشت، خدیجه همسر عزیز و باوفایش نیز می دانست که هر وقت محمد (ص) در خانه نیست، در "غار حرا" بسر می برد. غار حرا در شمال مکه در بالای کوهی قرار دارد که هم اکنون نیز مشتاقان بدان جا می روند و خاکش را توتیای چشم می کنند. این نقطه دور از غوغای شهر و بت پرستی و آلودگیها، جایی است که شاهد راز و نیازهای محمد (ص) بوده است بخصوص در ماه رمضان که تمام ماه را محمد (ص) در آنجا بسر می برد. این تخته سنگهای سیاه و این غار، شاهد نزول "وحی" و تابندگی انوار الهی بر قلب پاک "عزیز قریش" بوده است. این همان کوه "جبل النور" است که هنوز هم نور افشانی می کند.

#### آغاز بعثت

محمد امین (ص) قبل از شب ۲۷ رجب در غار حرا به عبادت خدا و راز و نیاز با آفریننده جهان می پرداخت و در عالم خواب رؤیاهایی می دید راستین و برابر با عالم واقع. روح بزرگش برای پذیرش وحی - کم کم - آماده می شد. در آن شب بزرگ جبرئیل فرشته وحی مأمور شد آیاتی از قرآن را بر محمد (ص) بخواند و او را به مقام پیامبری مفتخر سازد.

سن محمد (ص) در این هنگام چهل سال بود. در سکوت و تنهایی و توجه خاص به خالق یگانه جهان جبرئیل از محمد (ص) خواست این آیات را بخواند:

"اقرأ باسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق . اقرأ وربك الاكرم . الذي علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم ."



یعنی: بخوان به نام پروردگارت که آفرید. او انسان را از خون بسته آفرید. بخوان به نام پروردگارت که گرمی تر و بزرگتر است. خدایی که نوشتن با قلم را به بندگان آموخت. به انسان آموخت آنچه را که نمی دانست .

محمد ( ص ) - از آنجا که امی و درس ناخوانده بود - گفت : من توانایی خواندن ندارم . فرشته او را سخت فشرد و از او خواست که " لوح " را بخواند . اما همان جواب را شنید - در دفعه سوم - محمد ( ص ) احساس کرد می تواند "لوحی " را که در دست جبرئیل است بخواند . این آیات سرآغاز مأموریت بسیار توانفرسا و مشککش بود . جبرئیل مأموریت خود را انجام داد و محمد ( ص ) نیز از کوه حرا پایین آمد و به سوی خانه خدیجه رفت . سرگذشت خود را برای همسر مهربانش باز گفت .

خدیجه دانست که مأموریت بزرگ " محمد " آغاز شده است . او را دلداری و دلگرمی داد و گفت : " بدون شک خدای مهربان بر تو بد روا نمی دارد زیرا تو نسبت به خانواده و بستگان مهربان هستی و به بینویان کمک می کنی و ستمدیدگان را یاری می نمایی . "

سپس محمد ( ص ) گفت : " مرا بپوشان " خدیجه او را پوشاند . محمد ( ص ) اندکی به خواب رفت .

خدیجه نزد " ورقه " بن نوفل " عمو زاده اش که از دانایان عرب بود رفت ، و سرگذشت محمد ( ص ) را به او گفت . ورقه در جواب دختر عموی خود چنین گفت :

آنچه برای محمد ( ص ) پیش آمده است آغاز پیغمبری است و " ناموس بزرگ " رسالت بر او فرود می آید . خدیجه با دلگرمی به خانه برگشت .

## نخستین مسلمانان

پیامبر ( ص ) دعوت به اسلام را از خانه اش آغاز کرد . ابتدا همسرش خدیجه و پسر عمویش علی به او ایمان آوردند . سپس کسان دیگر نیز به محمد ( ص ) و دین اسلام گرویدند . دعوتهای نخست بسیار مخفیانه بود . محمد ( ص ) و چند نفر از یاران خود ، دور از چشم مردم ، در گوشه و کنار نماز می خواندند . روزی سعد بن ابی وقاص با تنی چند از مسلمانان در دره ای خارج از مکه نماز می خواند . عده ای از بت پرستان آنها را دیدند که در برابر خالق بزرگ خود خضوع می کنند . آنان را مسخره کردند و قصد آزار آنها را داشتند . اما مسلمانان در صدد دفاع بر آمدند .

## دعوت از خویشان و نزدیکان

پس از سه سال که مسلمانان در کنار پیامبر بزرگوار خود به عبادت و دعوت می پرداختند و کار خود را از دیگران پنهان می داشتند ، فرمان الهی فرود آمد :

"فاصدع بما تؤمر... آنچه را که بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان ."

بدین جهت ، پیامبر ( ص ) مأمور شد که دعوت خویش را آشکار نماید ، برای این مقصود قرار شد از خویشان و نزدیکان خود آغاز نماید و این نیز دستور الهی بود : "وأنذر عشیرتک الاقربین . نزدیکانت را بیم ده ." . وقتی این دستور آمد ،

پیامبر ( ص ) به علی که سنش از 15 سال تجاوز نمی کرد دستور داد تا غذایی فراهم کند و خاندان عبدالمطلب را دعوت نماید تا دعوت خود را رسول مکرم ( ص ) به آنها ابلاغ فرماید . در این مجلس حمزه و ابو طالب و ابو لهب و افرادی نزدیک یا کمی بیشتر از ۴۰ نفر حاضر شدند . اما ابو لهب که دلش از کینه و حسد پر بود با سخنان یاهو و مسخره آمیز خود ، جلسه را بر هم زد . پیامبر ( ص ) مصلحت دید

که این دعوت فردا تکرار شود. وقتی حاضران غذا خوردند و سیر شدند، پیامبر اکرم (ص) سخنان خود را با نام خدا و ستایش او و اقرار به یگانگی اش چنین آغاز کرد:

... "براستی هیچ راهنمای جمعیتی به کسان خود دروغ نمی گوید. به خدایی که جز او خدایی نیست، من فرستاده او به سوی شما و همه جهانیان هستم. ای خویشان من، شما چنانکه به خواب می روید می میرید و چنانکه بیدار می گردید در قیامت زنده می شوید، شما نتیجه کردار و اعمال خود را می بینید. برای نیکوکاران بهشت ابدی خدا و برای بدکاران دوزخ ابدی خدا آماده است. هیچکس بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای شما نیاورده. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. من از جانب خدا مأمورم شما را به جانب او بخوانم. هر یک از شما پشتیبان من باشد برادر و وصی و جانشین من نیز خواهد بود."

وقتی سخنان پیامبر (ص) پایان گرفت، سکوت کامل بر جلسه حکمفرما شد. همه در فکر فرو رفته بودند. عاقبت حضرت علی (ع) که نوجوانی 15 ساله بود برخاست و گفت: ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شما هستم. رسول خدا (ص) دستور داد بنشینند. باز هم کلمات خود را تا سه بار تکرار کرد و هر بار علی بلند می شد. سپس پیامبر (ص) رو به خویشان خود کرد و گفت: این جوان (علی) برادر و وصی و جانشین من است میان شما. به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید.

وقتی جلسه تمام شد، ابو لهب و برخی دیگر به ابو طالب پدر علی (ع) می گفتند: دیدی، محمد دستور داد که از پسر پیروی کنی! دیدی او را بزرگ تو قرار داد! این حقیقت از همان سرآغاز دعوت پیغمبر (ص) آشکار شد که این منصب

الهی : نبوت و امامت ( وصایت و ولایت ) از هم جدا نیستند و نیز روشن شد که قدرت روحی و ایمان و معرفت علی ( ع ) به مقام نبوت به قدری زیاد بوده است که در جلسه ای که همه پیران قوم حاضر بودند ، بدون تردید ، پشتیبانی خود را - با همه مشکلات - از پیامبر مکرم ( ص ) اعلام می کند .

دعوت عمومی سه سال از بعثت گذشته بود که پیامبر ( ص ) بعد از دعوت خویشاوندان ، پیامبری خود را برای عموم مردم آشکار کرد . روزی بر کوه " صفا " بالا رفت و با صدای بلند گفت :

یا صباحاه ! ( این کلمه مانند زنگ خطر و اعلام آمادگی است ) .  
عده ای از قبایل به سوی پیامبر ( ص ) شتافتند . سپس پیامبر رو به مردم کرده گفت " : ای مردم اگر من به شما بگویم که پشت این کوه دشمنان شما کمین کرده اند و قصد مال و جان شما را دارند ، حرف مرا قبول می کنید ؟ همگی گفتند : ما تاکنون از تو دروغی نشنیده ایم . سپس فرمود : ای مردم خود را از آتش دوزخ نجات دهید . من شما را از عذاب دردناک الهی می ترسانم . مانند دیده بانی که دشمن را از نقطه دوری می بیند و قوم خود را از خطر آگاه می کند ، منم شما را از خطر عذاب قیامت آگاه می سازم " . مردم از مأموریت بزرگ پیامبر ( ص ) آگاه تر شدند . اما ابو لهب نیز در این جا موضوع مهم رسالت را با سبکسری پاسخ گفت .

نخستین مسلمین

به محض ابلاغ عمومی رسالت، وضع بسیاری از مردم با محمد (ص) تغییر کرد. همان کسانی که به ظاهر او را دوست می داشتند، بنای اذیت و آزارش را گذاشتند. آنها که در قبول دعوت او پیشرو بودند، از کسانی بودند که او را بیشتر از هر کسی می شناختند و به راستی کردار و گفتارش ایمان داشتند. غیر از خدیجه و علی و زید پسر حارثه - که غلام آزاد شده حضرت محمد (ص) بود -، جعفر فرزند ابو طالب و ابوذر غفاری و عمرو بن عبسه و خالد بن سعید و ابوبکر و ... از پیشگامان در ایمان بودند، و اینها هم در آگاه کردن جوانان مکه و تبلیغ آنها به اسلام از کوشش دریغ نمی کردند.

نخستین مسلمانان: بلال - یاسر و زنش سمیه - خباب - أرقم - طلحه - زبیر - عثمان - سعد و ...، روی هم رفته در سه سال اول، عده پیروان محمد (ص) به بیست نفر رسیدند.

آزار مخالفان

کم کم صفها از هم جدا شد. کسانی که مسلمان شده بودند سعی می کردند بت پرستان را به خدای یگانه دعوت کنند. بت پرستان نیز که منافع و ریاست خود را بر عده ای نادانتر از خود در خطر می دیدند می کوشیدند مسلمانان را آزار دهند و آنها را از کیش تازه برگردانند.

مسلمانان و بیش از همه، شخص پیامبر عالیقدر از بت پرستان آزار می دیدند. یکبار هنگامی که پیامبر (ص) در کعبه مشغول نماز خواندن بود و سرش

را پایین انداخته بود ، ابو جهل - از دشمنان سرسخت اسلام - شکمه شتری که قربانی کرده بودند روی گردن مبارک پیغمبر ( ص ) ریخت . چون پیامبر ، صبح زود ، برای نماز از منزل خارج می شد ، مردم شاخه های خار را در راهش می انداختند تا خارها در تاریکی در پاهای مقدسش فرو رود . گاهی مشرکان خاک و سنگ به طرف پیامبر پرتاب می کردند . یک روز عده ای از اعیان قریش بر او حمله کردند و در این میان مردی به نام " عقبه بن ابی معیط " پارچه ای را به دور گردن پیغمبر ( ص ) انداخت و به سختی آن را کشید به طوری که زندگی پیامبر ( ص ) در خطر افتاده بود . بارها این آزارها تکرار شد .

هر چه اسلام بیشتر در بین مردم گسترش می یافت بت پرستان نیز بر آزارها و توطئه چینی های خود می افزودند . فرزندان مسلمان مورد آزار پدران ، و برادران مسلمان از برادران مشرک خود آزار می دیدند . جوانان حقیقت طلب که به اعتقادات خرافی و باطل پدران خود پشت پا زده بودند و به اسلام گرویده بودند به زندانها درافتادند و حتی پدران و مادران به آنها غذا نمی دادند . اما آن مسلمانان با ایمان با چشمان گود افتاده و اشک آلود و لبهای خشکیده از گرسنگی و تشنگی ، خدا را همچنان پرستش می کردند .

مشرکان زره آهنین در بر غلامان می کردند و آنها را در میان آفتاب داغ و روی ریگهای تفتیده می انداختند تا اینکه پوست بدنشان بسوزد . برخی را با آهن داغ شده می سوزاندند و به پای بعضی طناب می بستند و آنها را روی ریگهای سوزان می کشیدند . بلال غلامی بود حبشی ، اربابش او را وسط روز ، در آفتاب بسیار گرم ، روی زمین می انداخت و سنگهای بزرگی را روی سینه اش می گذاشت ولی بلال همه این آزارها

راتحمل می کرد و پی در پی ( احد احد ) می گفت و خدای یگانه را یاد می کرد . یاسر پدر عمار را با طناب به دو شتر قوی بستند و آن دو شتر را در جهت مخالف یکدیگر راندند تا یاسر دو تکه شد . سمیه مادر عمار را هم به وضع بسیار دردناکی شهید کردند . اما مسلمانان پاک اعتقاد - با این همه شکنجه ها - عاشقانه ، تا پای مرگ پیش رفتند و از ایمان به خدای یگانه دست نکشیدند .

روش بت پرستان با محمد ( ص )  
وقتی مشرکان از راه آزارها نتوانستند به مقصود خود برسند از راه تهدید و تطمیع در آمدند ، زیرا روز به روز محمد ( ص ) در دل تمام قبایل و مردم آن دیار برای خود جایی باز می نمود و پیروان بیشتری می یافت .  
مشرکان در آغاز تصمیم گرفتند دسته جمعی با " ابو طالب " عم و یگانه حامی پیغمبر ( ص ) ملاقات کنند . پس از دیدار به ابوطالب چنین گفتند :  
" ابو طالب ، تو از نظر شرافت و سن بر ما برتری داری . برادر زاده تو محمد به خدایان ما ناسزا می گوید و آیین ما و پدران ما را به بدی یاد می کند و عقیده ما را پست و بی ارزش می شمارد . به او بگو دست از کارهای خود بردارد و نسبت به بتهای ما سخنی که توهین آمیز باشد نگوید . یا او را اختیار ما بگذار و حمایت خود را از او بردار . "

مشرکان قریش وقتی احساس کردند که اسلام کم کم در بین مردم و قبایل نفوذ می کند و آیات قرآن بر دلهای مردم می نشیند و آنها را تحت تأثیر قرار می دهد بیش از پیش احساس خطر کردند و برای جلوگیری از این خطر بار دیگر و بار دیگر با ابو طالب بزرگ قریش و سرور بنی هاشم ملاقات کردند و هر بار ابو طالب با



نرمی و مدارا با آنها سخن گفت و قول داد که به برادر زاده اش پیغام آنها را خواهد رساند . اما پیامبر عظیم الشان اسلام در پاسخ به عمش چنین فرمود :

"عمو جان ، به خدا قسم هر گاه آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند که دست از دین خدا و تبلیغ آن بردارم حاضر نمی شوم . من در این راه یا باید به هدف خود که گسترش اسلام است برسم یا جانم را در این راه فدا کنم ."

ابو طالب به برادرزاده اش گفت : " به خدا قسم دست از حمایت تو بر نمی دارم . مأموریت خود را به پایان برسان ."

سرانجام فرعونیان مکه به خیال باطل خود ، از در تطمیع در آمدند ، و پیغام دادند که ما حاضریم هر چه محمد ( ص ) بخواهد از ثروت و سلطنت و زندهای زیباروی در اختیارش قرار دهیم ، بشرط اینکه از دین تازه و بد گفتن به بتهای ما دست بردارد .

اما پیامبر ( ص ) به سخنان آنها که از افکاری شایسته خودشان سرچشمه می گرفت اعتنایی نکرد و از آنها خواست که به " الله " ایمان بیاورند تا بر عرب و عجم سروری کنند .

آنها با اندیشه های محدود خود نمی توانستند قبول کنند که به جای ۳۶۰ بیت ، فقط یک خدا را بپرستند .

از این به بعد - همانطور که گفتیم - ابو جهل و دیگران بنای آزار و اذیت پیامبر مکرم ( ص ) و دیگر مسلمانان را گذاشته و آنچه در توان داشتند در راه آزار و مسخره کردن پیامبر و مؤمنان به اسلام ، بکار بردند .

استقامت پیامبر ( ص )

با این همه آزاری که پیامبر ( ص ) از مردم می دید مانند کوه در برابر آنها ایستاده بود و همه جا و همه وقت و در هر مکانی که چند تن را دور یکدیگر نشسته می دید، درباره خدا و احکام اسلام و قرآن سخن می گفت و با آیات الهی دلها را نرم و به سوی اسلام متمایل می ساخت . می گفت " الله " خداوند یگانه و مالک این جهان و آن جهان است . تنها باید او را عبادت کرد و از او پروا داشت . همه قدرتها از خداست . ما و شما و همه ، دوباره زنده می شویم و در برابر کارهای نیک خود پاداش خواهیم داشت و در برابر کارهای زشت خود کیفر خواهیم دید . ای مردم از گناه ، دروغ ، تهمت و دشنام بپرهیزید .

قریش آن چنان تحت تأثیر آیات قرآنی قرار گرفته بودند که ناچار، برای قضاوت از " ولید " که داور آنها در مشکلات زندگی و یاور آنها در دشواریها بود، کمک خواستند. ولید پس از استماع آیات قرآنی به آنها چنین گفت :

" من از محمد امروز سخنی شنیدم که از جنس کلام انس و جن نیست . شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی ، شاخسار آن پر میوه و ریشه های آن پر برکت است . سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست . "

مشرکان وقتی به حلاوت و جذابیت کلام خدا پی بردند و در برابر آن عاجز شدند، چاره کار خود را در این دیدند که به آن کلام آسمانی تهمت " سحر و جادو " بزنند، و برای اینکه به پیامبری محمد ( ص ) ایمان نیاورند بنای بهانه گیری گذاشتند. مثلا از پیامبر می خواستند تا خدا و فرشتگان را حاضر کند! از وی می خواستند کاخی از طلا

داشته باشد یا بوستانی پر آب و درخت! و نظایر این حرفها. محمد (ص) در پاسخ آنها چنین فرمود: من رسولی بیش نیستم و بدون اذن خدا نمی توانم معجزه ای بیاورم .

#### مهاجرت به حبشه

در سال پنجم از بعثت یک دسته از اصحاب پیغمبر که عده آنها به ۸۰ نفر می رسید و تحت آزار و اذیت مشرکان بودند، بر حسب موافقت پیامبر (ص) به حبشه رفتند. حبشه، جای امن و آرامی بود و نجاشی حکمرای آنجا مردی بود مهربان و مسیحی . مسلمانان می خواستند در آنجا ضمن کسب و کار، خدای را عبادت کنند. اما در آنجا نیز مسلمانها از آزار مردم مکه در امان نبودند. مکی ها از نجاشی خواستند مسلمانان را به مکه برگرداند و برای اینکه پادشاه حبشه را به سوی خود جلب کنند هدیه هایی هم برای وی فرستادند. اما پادشاه حبشه گفت : اینها از تمام سرزمینها، سرزمین مرا برگزیده اند. من باید تحقیق کنم ، تا بدانم چه می گویند و شکایت آنها و علت آن چیست ؟ سپس دستور داد مسلمانان را در دربار حاضر کردند. از آنها خواست علت مهاجرت و پیامبر خود و دین تازه خود را معرفی کنند . جعفر بن ابیطالب به نمایندگی مهاجرین برخاست و چنین گفت :

"ما مردمی نادان بودیم . بت می پرستیدیم . از گوشت مردار تغذیه می کردیم . کارهای زشت مرتکب می شدیم . حق همسایگان را رعایت نمی کردیم . زورمندان ، ناتوانان را پایمال می کردند. تا آن گاه که خداوند از بین ما پیامبری برانگیخت و او را به راستگویی و امانت می شناسیم . وی ما را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. از ما خواست که از پرستش بتهای سنگی و چوبی دست برداریم . و راستگو، امانتدار، خویشاوند دوست ، خوشرفتار و پرهیزگار باشیم . کار زشت نکنیم . مال یتیمان را

نخوریم . زنا را ترک گوئیم . نماز بخوانیم . روزه بگیریم ، زکوة بدهیم ، ما هم به این پیامبر ایمان آوردیم و پیرو او شدیم . قوم ما هم به خاطر اینکه ما چنین دینی را پذیرفتیم به ما بسیار ستم کردند تا از این دین دست برداریم و بت پرست شویم و کارهای زشت را دوباره شروع کنیم . وقتی کار بر ما سخت شد و آزار آنها از حد گذشت ، به کشور تو پناه آوردیم و از پادشاهان تو را برگزیدیم . امیدواریم در پناه تو بر ما ستم نشود ."

نجاشی گفت : از آیاتی که پیامبر ( ص ) بر شما خوانده است برای ما هم اندکی بخوانید . جعفر آیات اول سوره مریم را خواند . نجاشی و اطرافیانش سخت تحت تأثیر قرار گرفتند و گریه کردند. نجاشی که مسیحی بود گفت : به خدا قسم این سخنان از

همان جایی آمده است که سخنان حضرت عیسی سرچشمه گرفته .  
سپس نجاشی به مشرکان مکه گفت : من هرگز اینها را به شما تسلیم نخواهم کرد .  
کفار قریش از این شکست بی اندازه خشمگین شدند و به مکه باز گشتند .  
محاصره اقتصادی

مشرکان قریش برای اینکه پیامبر ( ص ) و مسلمانان را در تنگنا قرار دهند عهد نامه ای نوشتند و امضا کردند که بر طبق آن باید قریش ارتباط خود را با محمد ( ص ) و طرفدارانش قطع کنند. با آنها زناشویی و معامله نکنند. درهمه پیش آمدها با دشمنان اسلام هم دست شوند. این عهدنامه را در داخل کعبه آویختند و سوگند خوردند متن آنرا رعایت کنند. ابو طالب حامی پیامبر ( ص ) از فرزندان هاشم و مطلب خواست تا در دره ای که به نام "شعب ابی طالب" است ساکن شوند و از بت پرستان دور شوند. مسلمانان در آنجا در زیر سایبانها زندگی تازه را آغاز کردند و برای

جلوگیری از حمله ناگهانی آنها برجهای مراقبتی ساختند. این محاصره سخت سه سال طول کشید. تنها در ماههای حرام (رجب - محرم - ذیقعدہ - ذیحجه) پیامبر (ص) و مسلمانان از "شعب" برای تبلیغ دین و خرید اندکی آذوقه خارج می شدند ولی کفار - بخصوص ابو لهب - اجناس را می خریدند و یا دستور می دادند که آنها را گران کنند تا مسلمانان نتوانند چیزی خریداری نمایند. گرسنگی و سختی به حد نهایت رسید. اما مسلمانان استقامت خود را از دست ندادند. روزی از طریق وحی پیامبر (ص) خبردار شد که عهد نامه را موریانه ها خورده اند و جز کلمه "بسمک اللهم" چیزی باقی نمانده. این مطلب را ابو طالب در جمع مشرکان گفت. وقتی رفتند و تحقیق کردند به صدق گفتار پیامبر پی بردند و دست از محاصره کشیدند.

مسلمانان نیز نفسی براحت کشیدند... اما... اما پس از چند ماهی خدیجه همسر با وفا و ابو طالب حامی پیغمبر (ص) دار دنیا را وداع کردند و این امر بر پیامبر گران آمد. بار دیگر اذیت و آزار مشرکان آغاز شد.

انتشار اسلام در یثرب (مدینه)

در هنگام حج عده ای در حدود شش تن از مردم یثرب با پیامبر (ص) ملاقات کردند و از آیین پاک اسلام آگاه گردیدند. مردم مدینه به خاطر جنگ و جدالهای دو قبیله (اوس) و (خزرج) و فشارهایی که از طرف یهودیان بر آنها وارد می شد، گویی منتظر این آیین مقدس بودند که پیام نجات بخش خود را بگوش آنها برساند. این شش تن مسلمان به مدینه رفتند و از پیغمبر و اسلام سخنها گفتند و مردم را آماده پذیرش اسلام نمودند.

سال دیگر در هنگام حج دوازده نفر با پیامبر (ص) و آیین مقدس اسلام آشنا شدند. پیامبر (ص) یکی از یاران خود را برای تعلیم قرآن و احکام اسلام همراه آنها فرستاد. در سال دیگر نیز در محلی به نام "عقبه" دوازده نفر با پیامبر بیعت کردند و عهد نمودند که از محمد (ص) مانند خویشان نزدیک خود حمایت کنند. به دنبال این بیعت، در همان محل، 73 نفر مرد و زن با محمد (ص) پیمان وفاداری بستند و قول دادند از پیامبر (ص) در برابر دشمنان اسلام تا پای جان حمایت کنند. زمینه برای هجرت به یثرب که بعدها "مدینه" نامیده شد، فراهم گردید. پیامبر (ص) نیز اجازه فرمود که کم کم اصحابش به مدینه مهاجرت نمایند.

#### معراج

پیش از هجرت به مدینه که در ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت اتفاق افتاد، دو واقعه در زندگی پیامبر مکرم (ص) پیش آمد که به ذکر مختصری از آن می پردازیم :

در سال دهم بعثت "معراج" پیغمبر اکرم (ص) اتفاق افتاد و آن سفری بود که به امر خداوند متعال و به همراه امین وحی (جبرئیل) و بر مرکب فضا پیمایی به نام "براق" انجام شد. پیامبر (ص) این سفر با شکوه را از خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علی (ع) آغاز کرد و با همان مرکب به سوی بیت المقدس یا مسجد اقصی روانه شد، و از بیت اللحم که زادگاه حضرت مسیح است و منازل انبیا (ع) دیدن فرمود. سپس سفر آسمانی خود را آغاز نمود و از مخلوقات آسمانی و بهشت و دوزخ بازدید به عمل آورد، و در نتیجه از رموز و اسرار هستی و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان حق تعالی آگاه شد و به "سدره المنتهی" رفت و آنرا سراپا پوشیده از شکوه و جلال و عظمت دید. سپس از همان راهی که آمده بود به زادگاه خود

"مکه" بازگشت و از مرکب فضا پیمای خود پیش از طلوع فجر در خانه "ام هانی" پائین آمد. به عقیده شیعه این سفر جسمانی بوده است نه روحانی چنانکه بعضی گفته اند. در قرآن کریم در سوره "اسرا" از این سفر با شکوه بدین صورت یاد شده است :

"منزه است خدایی که شبانگاه بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده است سیر داد، تا آیتهای خویش را به او نشان دهد و خدا شنوا و بیناست."

در همین سال و در شب معراج خداوند دستور داده است که امت پیامبر خاتم (ص) هر شبانه روز پنج وعده نماز بخوانند و عبادت پروردگار جهان نمایند، که نماز معراج روحانی مومن است .

سفر به طائف

حادثه دیگر سفر حضرت محمد (ص) است به طائف . در سال یازدهم بعثت بر اثر خفقان محیط مکه و آزار بت پرستان و کینه توزی مکیان ، پیامبر (ص) خواست به محیط دیگری برود. یکه و تنها راه طائف را در پیش گرفت تا با سران قبایل ثقیف تماس بگیرد، و آیین اسلام را به آنها بشناساند. اما آن مردم سخت دل به سخنان

رسول مکرم (ص) گوش ندادند و حتی بنای اذیت و آزار حضرت محمد (ص) را گذاشتند . رسول اکرم (ص) چندروز در "نخله" بین راه طائف و مکه ماند و چون از کینه توزی و دشمنی بت پرستان بیمناک بود، می خواست کسی را بجوید - که بنا به رسم آن زمان - او را در بازگشت به مکه امان دهد. از این رو شخصی را به مکه فرستاد و از "مطعم بن عدی" امان خواست . مطعم حفظ جان رسول مکرم (ص) را به عهده گرفت و در



حق پیامبر خدا (ص) نیکی کرد. بعدها حضرت محمد (ص) بارها از نیکی و محبت او در حق خود یاد می فرمود .

هجرت به مدینه

مسلمانان با اجازه پیامبر مکرم (ص) به مدینه رفتند و در مکه جز پیامبر و علی (ع) و چند تن که یا بیمار بودند و یا در زندان مشرکان بودند کسی باقی نماند . وقتی بت پرستان از هجرت پیامبر (ص) با خبر شدند، در پی نشست ها و مشورت ها قرار گذاشتند چهل نفر از قبایل را تعیین کنند، تا شب هجرت به خانه پیامبر بریزند و آن حضرت را به قتل رسانند، تا خون وی در بین تمام قبایل پخش گردد و بنی هاشم نتوانند انتقام بگیرند، و در نتیجه خون آن حضرت پایمال شود .

اما فرشته وحی رسول مکرم (ص) را از نقشه شوم آنها با خبر کرد . آن شب که آدمکشان قریش می خواستند این خیال شوم و نقشه پلید را عملی کنند، علی بن ابیطالب (ع) بجای پیغمبر خوابید، و آن حضرت مخفیانه از خانه بیرون رفت . ابتدا به غار ثور (در جنوب مکه) پناه برد و از آنجا به همراه ابوبکر به سوی " یثرب " یا " مدینه النبی " که بعدها به " مدینه " شهرت یافت ، هجرت فرمود .

ورود به مدینه

رسول اکرم (ص) و همراهان روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول به " قبا " در دو فرسخی مدینه رسیدند. پیامبر (ص) تا آخر هفته در آنجا توقف فرمود تا علی (ع) و همراهان برسند. مسجد قبا در این محل ، یادگار آن روز بزرگ است .

علی (ع) پس از هجرت محمد (ص)، مامور بود امانتهای مردم را به آنها برگرداند و زنان هاشمی از آن جمله : فاطمه دختر پیامبر (ص) و مادر خود فاطمه

دختر اسد و مسلمانانی که تا آن روز موفق به هجرت نشده بودند همراه ببرد. علی

(ع) با همراهان به راه افتاد. راهی پر خطر و سخت .

علی (ع) با پاهای خون آلود و ورم کرده ، پس از سه روز به پیامبر اکرم (ص)

پیوست و مورد لطف خاص نبی اکرم (ص) قرار گرفت . مردم مدینه با غریو و هلهله

شادی - پس از سه سال انتظار - از پیامبر خود استقبال کردند .

اهمیت هجرت

ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه ، فصل تازه ای در زندگی پیغمبر اکرم (ص) و

اسلام گشود. مانند کسی که از یک محیط آلوده و خفقان آور به هوای آزاد و سالم

پناه برد. بی جهت نیست که هجرت در راه خدا و برای گسترش دین خدا برابر با

جهاد است و این همه عظمت دارد .

هجرت ، یعنی دست از همه علاقه های قبلی کشیدن و پا بر روی عادات و آداب

کهنه نهادن و به سوی زندگی نوین رفتن . رفتن شخص از جهل به سوی نور و دانایی ،

هجرت است . رفتن از ناپاکی به سوی پاکی هجرت است . هجرت پیامبر (ص) و

مسلمانان از مکه (محیط اختناق و آلودگی و کینه ) به سوی مدینه (شهر صفا و نصرت و

برادری ) و به سوی پی ریزی زندگی اجتماعی اسلامی ، نخستین گام بلند در پیروزی و

گسترش اسلام و جهانی شدن آن بود. نظر به اهمیت هجرت بود که بعدها در زمان

خلیفه دوم به پیشنهاد علی (ع) ، این سال مبدا تاریخ اسلام یعنی (هجری ) شد .

نخستین گام

وقتی پیامبر اکرم (ص) آن همه استقبال و شادی و شادمانی را از مردم مدینه

دید، اولین کاری که کرد این بود که ، طرح ساختن مسجدی را برای مسلمانان پی افکند .

مسجد تنها محلی برای خواندن نماز نبود. در مسجد تمام کارهای قضائی و اجتماعی مربوط به مسلمانان انجام می شد .

مسجد مرکز تعلیم و تربیت و اجتماعات اسلامی از هر قبیله بود. شعرا اشعار خود را در مسجد می خواندند . مسلمانان در کنار هم و پیامبر اکرم ( ص ) در کنار آنها با عشق و علاقه به ساختن مسجد پرداختند. پیامبر اکرم ( ص ) خود سنگ بر دوش می کشید و مانند کارگر ساده ای کار می کرد. این مسجد همان است که اکنون با عظمت برجاست و بعد از مسجد الحرام ، دومین مسجد جهان است .

پیامبر بین دو قبیله "اوس" و "خزرج" که سالها جنگ بود، صلح و آشتی برقرار کرد. بین "مهاجران" و مردم مدینه که مهاجران را در خانه های خود پذیرفته بودند یعنی "انصار"، پیمان برادری برقرار کرد. پیامبر ( ص )، توحید اسلامی و پیوند اعتقادی و برادری را جایگزین روابط قبیله‌ای کرد. با منشوری که صادر فرمود، در حقیقت "قانون اساسی" جامعه اسلامی را در مدینه تدوین کرد و مردم مسلمان را در حقوق و حدود برابر اعلام فرمود. طوایف یهود را که در داخل و خارج مدینه بسر می بردند امان داد .

بطور خلاصه ، پیامبر ( ص ) از مردمی کینه توز، بی خبر از قانون و نظام اجتماعی و گمراه ، جامعه ای متحد، برادر، بلند نظر و فداکار بوجود آورد. بتدریج از سال دوم برابر حملات دشمنان اسلام ، اقدامات رزمی و دفاعی صورت گرفت . جنگها یا غزوه های پیغمبر ( ص )

دشمن کینه توز دیرین اسلام یعنی کفار مکه ، در صدد بودند، به هر صورتی امکان دارد - جامعه نو پای اسلامی را با شکست مواجه کنند - بدین جهت به جنگهایی دست

- زدند. پیامبر اکرم (ص) نیز برای دفاع دستور آمادگی مسلمانان را صادر فرمود . بنابراین در مدینه از آغاز گسترش اسلام جنگهایی اتفاق افتاده است که به اختصار از آنها یاد می کنیم . این نکته را هم باید بیاد داشت که : جنگهایی که رسول اکرم (ص) شخصا در آن شرکت فرموده است ، "غزوه" و بقیه جنگهایی را که در زمان پیامبر (ص) واقع شده ، "سریه" می نامند .

غزوه بدر

- در سال دوم هجرت جنگ بدر پیش آمد. در این جنگ نابرابر تعداد لشکر دشمن 950 نفر بود، با آمادگی رزمی ، اما عده مسلمانان فقط ۳۱۳ نفر بود . مسلمانان با نیروی ایمان و با فداکاری کامل جنگیدند و در مدتی کوتاه دشمنان خود را شکست دادند. کفار با 70 کشته و ۷۰ اسیر و بر جای گذاشتن غنائم جنگی بسیار فرار کردند. و دشمن سرسخت اسلام ابو جهل نیز در جنگ کشته شد. این پیروزی سر فصل پیروزیهای دیگر شد .

تغییر قبله

- در همین سال از سوی خداوند متعال ، دستور آمد مسلمانان از سوی "بیت المقدس" بسوی "کعبه" نماز بگذارند. علت این امر آن بود که ، یهودیان نداشتن قبله دیگری را برای اسلام دین کامل ، نقص شمردند و به جهانی بودن اسلام باور نداشتند. مسجد ذو قبلتین (دارای دو قبله) یادگار آن واقعه مهم است .

جنگ احد

- یک سال بعد از جنگ بدر، دشمنان اسلام با تجهیزاتی سه برابر جنگ بدر، به قصد انتقام به سوی مدینه حرکت کردند. پیامبر (ص) با یاران مشورت کرد و در

نتیجه قرار شد در کناره کوه احد، صف آرائی کنند. در آغاز جنگ، مسلمانان - با عده کم، ولی با نیروی ایمان زیاد - پیروز شدند، ولی بخاطر آن که محافظان دره ای که در پشت بود، سنگر را به طمع غنیمتهای جنگی ترک کردند، شکستی بر لشکریان اسلام وارد شد و عده ای از جمله حمزه عموی دلاور پیامبر (ص) کشته شدند، ولی بر اثر فداکاریهای علی (ع) که زخم بسیار برداشته بود و دیگر دلاوران و شیوه تازه ای که پیامبر (ص) در جنگ احد به کار بست، دیگر بار مسلمانان گرد آمدند و به تعقیب دشمن زبون شده پرداختند و سرانجام این جنگ به پیروزی انجامید.

غزوه خندق یا (احزاب)

جمعی از یهودیان از جمله قبیله "بنی نضیر" در مدینه بسر می بردند. پیامبر (ص) در ابتدای کار، با آنان پیمان دوستی و همکاری بست ولی اینان همیشه با نفاق و دورویی، در صدد بودند که ضربت خود را بر اسلام وارد کنند. پیامبر مکرم (ص) با همه رافت و رحمت، در برابر نفاق و توطئه، گذشت نمی فرمود و منافق را تنبیه می کرد.

طایفه بنی نضیر وقتی در مدینه نقشه های خود را نقش بر آب دیدند، با مشرکان مکه و چند طایفه دیگر همدست شدند و در سال پنجم هجرت، سپاه عظیمی که شامل ده هزار نفر مرد شمشیر زن بود به فرماندهی ابوسفیان به قصد ریشه کن کردن اسلام به مدینه حمله کردند. زمان آزمایش و فداکاری بود. مسلمانان با مشورت سلمان فارسی و پذیرش پیامبر مکرم (ص)، خندقی در اطراف مدینه کردند. دشمن به مدینه آمد.

یکباره با خندقی وسیع روبرو شد. یهودیان "بنی قریظه" مانند دیگر یهودیان بنای خیانت و نفاق گذاشتند. لحظه های سخت و بحرانی در پیش بود.

پیامبر مکرم (ص) با طرحهای جالب جنگی صفوف دشمن را آشفته ساخت. عمرو بن عبدود، سردار کم نظیر مکه در جنگ تن به تن با علی (ع) کشته شد، با ضربتی که از عبادت جن و انس بیشتر ارزش داشت ضربتی کاری و موثر، دشمن به وحشت افتاد.

بدینی بین مهاجمان و یهودیان - کمی آذوقه - تندبادهای شدید شبانه - خستگی زیاد - همه و همه باعث شد که، پیروزی نصیب لشکر اسلام گردد و لشکریان کفر به سوی مکه فرار کنند.

سال ششم هجرت - صلح حدیبیه

پیامبر اکرم (ص) در پی رؤیای شیرینی دید که، مسلمانان در مسجد الحرام مشغول انجام فریضه حج هستند. به مسلمانان ابلاغ فرمود برای سفر عمره در ماه ذیقعده آماده شوند. همه آماده سفر شدند. قافله حرکت کرد.

چون این سفر در ماه حرام انجام شد و مسلمانان جز شمشیری که هر مسافر همراه خود می برد چیزی با خود نداشتند و از سوی دیگر با مقاومت قریش روبرو شدند و بیم خونریزی بسیار بود، پیامبر (ص) با مکیان پیمانی برقرار کرد که به "پیمان حدیبیه" شهرت یافت. مطابق این صلح نامه پیامبر (ص) و مسلمانان از انجام عمره صرف نظر کردند. قرار شد سال دیگر عمل عمره را انجام دهند. این پیمان، روح مسالمت جوئی مسلمانان را بر همگان ثابت کرد. زیرا قرار شد تا ده سال حالت جنگ بین دو طرف از بین برود و رفت و آمد در قلمرو دو طرف آزاد باشد. این صلح در حقیقت پیروزی اسلام بود، زیرا پیامبر (ص) از ناحیه دشمن داخلی خطرناکی آسوده خاطر شد و مجال یافت تا فرمانروایان کشورهای دیگر را به اسلام دعوت فرماید.

نامه های رسول مکرم (ص) به پادشاهان

می دانیم که به موجب آیات قرآن، دین اسلام، دین جهانی و پیامبر خاتم (ص)، آخرین سفیر الهی به جانب مردم است. بنابراین ماموریت، حضرت محمد (ص) به سران معروف جهان، مانند: خسرو پرویز (پادشاه ایران)، هرقل (امپراتور روم)، مقوقس (فرمانروای مصر) و... نامه نوشت و آنها را به دین اسلام دعوت کرد. نامه های حضرت که هم اکنون موجود است، روشن و قاطع و کوتاه بود. این نامه ها را مامورانی با ایمان، فداکار و با تجربه برای فرمانروایان می بردند. در این نامه ها پیامبر (ص) آنها را به اسلام و کلمه حق و برادری و برابری دعوت می کرد و در صورت نافرمانی، آنها را از عذاب خداوند بیم می داد. همین پیامها زمینه گسترش جهانی اسلام را فراهم آورد.

#### جنگ خیبر

خیبر یا بهتر بگوییم وادی خیبر، هفت دژ بود، در سرزمین حاصلخیزی در شمال مدینه به فاصله سی و دو فرسنگ، که پناهگاه مهم یهودیان بود. یهودیان بیش از پیش توطئه می کردند و مزاحم مسلمانان بودند.

پیامبر اسلام (ص) تصمیم گرفت این افراد منافق را سر جای خود بنشانند و شر آنها را دفع کند. بدین جهت دستور فرمود مسلمانان برای فتح خیبر عازم آن دیار

شوند. پس از تلاش و مقاومت بسیار این سنگرها - یکی پس از دیگری - فتح شد. پس

از فتح دژهای خیبر یهودیانی که در قریه "فدک" - در ۱۴۰ کیلومتری مدینه می زیستند

- بدون جنگ و مقاومت تسلیم شدند و سرپرستی پیامبر (ص) را بر خود پذیرفتند.

برابر قوانین اسلام، جاهایی که بدون جنگ تسلیم می شوند مخصوص پیامبر (ص) است.

این قریه را رسول مکرم (ص) به دخترش فاطمه زهرا (س) بخشید، که ماجرای غصب



آن ، تا زمان عمر بن عبد العزیز در تاریخ ثبت است و ما در زندگی نامه فاطمه زهرا (س) از آن سخن می گوئیم .

فتح مکه

در سال هشتم هجرت جریانی پیش آمد، که پیمان شکنی قریش را ثابت می نمود. بدین جهت پیامبر مکرم (ص)، تصمیم گرفت مکه را فتح کند و آن را از ناپاکی بتها و بت پرستها پاک سازد. بنابراین با رعایت اصل غافلگیری ، بی آنکه لحظه فرمان حرکت و مسیر و مقصد حرکت برای کسی روشن باشد، پیامبر (ص) روز دهم ماه رمضان ، فرمان حرکت صادر فرمود. ده هزار سرباز مسلمان به حرکت آغاز کرد . شهر مکه بدون مقاومت تسلیم شد . پیامبر (ص) و مسلمانان وارد زادگاه پیامبر (ص) شدند. بتها در هم شکسته شد و اسلام به پیروزی بزرگی نائل آمد . در این فتح ، پیامبر (ص) که اختیار کامل داشت و می توانست از دشمنان سرسخت دیرین خود انتقام بگیرد، همه را مورد عفو و رحمت قرار داد و به تمام جهان ثابت کرد که هدف اسلام گسستن بندهای اسارت و بندگی از دست و پای افراد بشر است و فراخواندن آنها به سوی "الله" و نیکی و پاکی و درستی . از این سال به بعد، گروه گروه به اسلام روی آوردند و با احکام حیات بخش و انسان ساز آن ، آشنا شدند .

پس از فتح مکه ، غزوه حنین و غزوه طائف و غزوه تبوک و... اتفاق افتاد. در دو غزوه اول پیروزی با مسلمانان بود اما در غزوه تبوک ، اگر چه پیامبر (ص) با دشمن رو به رو نشد و نبردی نکرد، ولی یک سلسله بهره های معنوی و روانی - در این غزوه بسیار پرمشقت - عاید مسلمانان گردید . پیامبر (ص) با این سفر پررنج ، راه

را برای فتح شام و روم هموار ساخت و شیوه جنگ با قدرتهای بزرگ را به اصحاب وفادار خود آموخت .

فوت فرزند دلبند پیامبر ( ص )

در سالهای گذشته پیامبر اسلام ( ص ) با مرگ سه فرزند خود به نامهای قاسم و طاهر و طیب و سه دختر به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم رو به رو شد و در فراق آنها متأثر گردید .

اما این بار کودک دلبندش ابراهیم که از ماریه بود، قلب حساس پیامبر مکرم ( ص ) را سخت آزرده کرد. پیامبر ( ص ) در حالی که ابراهیم را در آغوش داشت و آن نو گل بوستان رسالت جان به جان آفرین تسلیم می کرد، این کلمات آتشین را فرمود :

"ابراهیم عزیز! کاری از ما برای تو ساخته نیست . مقدر الهی نیز بر نمی گردد . چشم پدرت در مرگ تو گریان و دل او اندوهبار است ، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد، بر زبان جاری نمی سازم . ..."

برخی از اصحاب از گریه پیامبر ( ص ) تعجب میکردند. اما پیامبر ( ص ) در این جا مثل همه مراحل ، به مسلمانان درسی بزرگ آموخت : درس مهر و محبت نسبت به اولاد .

"مهر و مودت به اولاد، از عالیترین و پاکترین تجلیات روح انسانی است و نشانه سلامت و لطافت آن می باشد" پیامبر عالیقدر ( ص ) پیوسته می فرمود :  
(اکرموا اولادکم)، فرزندان خود را گرمی دارید و نسبت به آنها مهر بورزید. باری ، یگانه فرزندی که از آن حضرت به یادگار ماند و رشته تابناک ولایت و امامت را

- در صفحه روزگار - پایدار ساخت ، دخت ارجمند آن سرور (ص) یعنی فاطمه زهرا (س) زوجه وصی آن حضرت ، علی (ع) بود .

حجّه الوداع " آخرین سفر پیامبر (ص) به مکه "

چند ماه از عمر پربار پیامبر عالیقدر اسلام (ص) باقی نمانده بود. سال دهم هجرت بود. پیامبر (ص) اعلام فرمود: مردم برای انجام مراسم عظیم حج آماده شوند. بیش از صد هزار نفر گرد آمدند. پیامبر مکرم (ص)، با پوشیدن دو پارچه سفید، از مسجد شجره در نزدیک مدینه احرام بست و مسلمانان نیز همچین . صدای گوش نواز: لبیک اللهم لبیک ، لا شریک لک لبیک ، در فضا طنین انداز شد. هزاران نفر این ندای ملکوتی پیامبر (ص) را تکرار می کردند. شکوه عظیمی بود :  
وحدت اسلامی ، برابری و برادری تبلور یافت .

پیامبر مکرم (ص)، برای اولین و آخرین بار مراسم و مناسک حج را، به مسلمانان آموخت . این سفر بزرگ نمایشگر ثمرات بزرگ و تلاشهای چند ساله پیغمبر اکرم (ص) بود که جان و مال و زندگی خود را، خالصانه در راه تحقق آرمانهای اسلامی و فرمانهای الهی بذل کرد، و پیامهای الهی را به مردم جهان رسانید. پیامبر (ص) در سرزمین عرفات - پس از نماز ظهر و عصر - هزاران نفر از مسلمانان پاک اعتقاد را، مخاطب ساخته چنین فرمود :

"ای مردم ! سخنان مرا بشنوید - شاید پس از این شما را در این نقطه ملاقات نکنم - ای مردم ، خونها و اموال شما بر یکدیگر تا روزی که خدا را ملاقات نمائید مانند امروز و این ماه ، محترم است و هر نوع تجاوز به آنها، حرام است ."  
سپس مردم را به برابری و برادری فراخواند و به رعایت حقوق بانوان سفارش

کرد و از شکستن حدود الهی بیم داد و از ستمکاری و تجاوز به حقوق یکدیگر بر حذر داشت و به تقوی توصیه کرد .

در صحنه غدیر خم

وقتی پیامبر اکرم (ص) و دهها هزار نفر در بازگشت به مدینه به محلی به نام غدیر خم رسیدند، امین وحی، جبرئیل بر پیامبر (ص) وارد شد و پیام الهی را بدین صورت به پیامبر (ص) ابلاغ کرد :

"ای پیامبر، آنچه از سوی خداوند فرستاده شده به مردم برسان و اگر پیام الهی را مردم نرسانی رسالت خود را تکمیل نکرده ای، خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند ."

مردم می پرسیدند آن چه چیزی است که کامل کننده دین است و بی آن، دین حق کامل نیست؟ آن آخرین اقدام پیامبر (ص) است برای تعیین خط وصایت و امامت .  
پیامبر (ص) باید - به امر خدا - تکلیف مردم را پس از خود معین کند .  
در زیر آفتاب سوزان و در روی رملها و شنهای داغ بیابان، ضمن خطبه بلندی، پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را، به عنوان "ولی" و "جانشین" خود، به مردم معرفی فرمود، و به ویژه این جمله را - که محدثان شیعه و سنی همه نقل کرده اند - گفت :  
من کنت مولاه فعلی مولاه ...

مردم در آن روز که هجدهم ماه ذیحجه بود، با حضرت علی (ع) بیعت کردند .  
دو ماه و چند روز بعد، در اواخر صفر سال یازدهم هجری، پیغمبر اکرم (ص) در مدینه چشم از جهان فروبست و در جوار مسجدی که خود ساخته بود مدفون شد .

این قبر منور، امروز زیارتگاه نزدیک به یک میلیارد مردم مسلمان جهان است .

قرآن و عترت

حدیثی از پیامبر گرانقدر اسلام (ص) نقل شده است بدین صورت:  
"انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی ."

یعنی: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم، تا از آن دو پیروی نمایید، هرگز گمراه نمی شوید. این دو چیز گرانبها عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و عترتم (اهل بیت من).

قرآن

قرآن شامل آیاتی است که در مدت ۲۳ سال بتدریج بر حضرت محمد (ص) نازل شده است. قرآن شامل 114 سوره کوتاه و بلند و نزدیک ۶۴۰۰ آیه است. همه سوره های قرآن با (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می شود، جز سوره "براءة" یا "توبه". تنظیم آیات قرآن بر مبنایی است که شخص پیامبر اکرم (ص) دستور فرموده است . سوره هایی که در مکه نازل شده "مکی" و آنها که در مدینه نازل شده است

"مدنی" نامیده می شود. هر سوره، نامی دارد که آن نام، در متن سوره آمده است، مانند: نحل، بقره، علق و... به محض این که یک سوره یا یک آیه یا چند آیه بر پیغمبر (ص) نازل می شد افراد مورد اعتمادی که به آنها "نویسندگان وحی" می گفتند، آیات را می نوشتند. معروفترین آنها عبارتند از: علی بن ابیطالب (ع) - عبد الله بن مسعود - زید بن ثابت - معاذ بن جبل - ابی بن کعب و... امتیاز قرآن بر دیگر

کتابهای آسمانی اینست که ، در قرآن کوچکترین تحریف و تغییری وارد نشده است .  
قرآن معجزه باقیه و همیشگی پیامبر اکرم (ص) است . در چند جای قرآن بصراحت  
آمده است که اگر در قرآن شک و تردید دارید چند سوره ، حتی یک سوره کوچک که سه  
آیه است ، مانند آن را بیاورند که هرگز دشمنان اسلام به چنین کاری توفیق نیافته و  
نخواهند یافت .

قرآن فقط از جهت لفظ و فصاحت و شیوایی معجزه نیست ، بلکه از جهت معنی و  
دارا بودن احکام و نظامات استوار و قوانین ابدی نیز معجزه است - هر چه علم  
بشر پیشرفت کند و پرده از اسرار جهان برگرفته شود، رمز جاودانی اسلام و قرآن  
روشنتر خواهد شد - قرآن تاکنون به بیش از صد زبان دنیا و به فارسی و انگلیسی و  
فرانسوی ، چندین بار ترجمه شده است . در قرآن بیش از همه چیز، به پرستش خدای  
واحد و صفات جلال و جمال خداوند و عظمت دستگاه آفرینش و سیر در آفاق و عوالم  
طبیعی و مطالعه در احوال گذشتگان و قوانین و احکام عبادی ، اجتماعی و قضائی و  
روز رستاخیز و سرگذشت انبیا بزرگ الهی و پند گرفتن از زندگانی اقوام گذشته  
توجه داده شده است .

برای اینکه بتوانیم به لطف ظاهر و باطن عمیق قرآن پی ببریم باید - در درجه

اول - با زبان فصیح و بلیغ قرآن آشنا شویم .

قرآن راهنمایی است راستگو، پایدار و خیرخواه .

عترت یا اهل بیت

همان علی (ع) و فرزندان پاک گوهرش و نیز فاطمه زهرا (س) دختر بسیار عزیز

و فداکار پیامبر اکرم (ص) است که از طرف پدر بزرگوار خود به (ام ابیها) یعنی

مادر پدرش ملقب گردید. علی (ع) وصی و جانشین و امامی است که بارها پیامبر (ص) او را جانشین خود و در حکم هارون نسبت به موسی (ع) معرفی می فرمود و فرزندان که از صلب علی (ع) و بطن پاک فاطمه زهرا (س) به وجود آمدند و آخر آنها به حضرت مهدی موعود (عج) ختم می شود همه معصوم و از رجس و گناه بدورند. اولاد دیگر از این شجره طیبه نیز بسیارند و در همه جا و همه وقت منشا خیر و برکت و فضل و فضیلت بوده و هستند .

زنان پیامبر (ص)

پیامبر اکرم (ص) در طول عمر نه زن داشته است و این امر زاینده اوضاع و احوال جامعه آن روز و موقعیت شخصی آن حضرت بوده است . پیش از اسلام تعداد زوجات به نحو گسترده و نامحدودی در میان اقوام مختلف رواج داشته است . بعدها اسلام تا چهار زن را اجازه داد، آن هم به شرط برقراری عدالت بین آنان . می دانیم که پیامبر (ص) تا 25 سالگی زن نگرفت و در ۲۵ سالگی با خدیجه (س) که ۱۵ سال از پیامبر (ص) بزرگتر بود ازدواج کرد و در حدود ۲۵ سال تنها با خدیجه بود. پس از فوت خدیجه (س) با زن بیوه دیگری به نام سوده ازدواج کرد. سپس با عایشه ازدواج فرمود. زنان دیگری که پیغمبر (ص) گرفت ، به غیر از سوده ، همه بعد از عایشه بودند و همه اینها بیوه زن و بزرگسال بودند. پیامبر حق و عدالت و نوبت را درباره آنها کاملاً رعایت می فرمود و با همه به مهربانی رفتار می کرد . زنانی که پیغمبر اکرم (ص) می گرفت ، یا از بیوه زنانی بودند بی سرپرست که شوهرشان در جنگ شهید شده بودند، یا از اسیران جنگی بودند که در خانه پیغمبر (ص) با نهایت احترام زندگی می کردند . ازدواجهای پیغمبر (ص) عموماً و بخصوص در ده



سال آخر عمر، جنبه اجتماعی و تحیب قلوب داشته است و خویشاوندی با قبیله ها برای پیوند داشتن با کسانی که مسلمان شدن آنها موجب تقویت اسلام و مسلمین بوده است. برخلاف آنچه برخی از دشمنان اسلام یا مستشرقین خارجی گفته اند، به هیچ وجه نظر پیامبر (ص)، مسائل جنسی و لذت جویی نبوده است - بخصوص که پیامبر اکرم (ص) بنابر آنچه در قرآن آمده است، یک ثلث و گاهی دو ثلث از شب را به عبادت و تلاوت قرآن می گذراند - و روزها نیز در مسائل اجتماعی و جنگها اشتغالات فراوان داشته است، و این ازدواجها در سن جوانی نبوده است.

رفتار و خلق و خوی پیامبر (ص)

خداوند در حق رسول مکرّم محمد بن عبد الله (ص) می فرماید: "انک لعلی خلق عظیم. براستی که بر خلق عظیمی هستی" (سوره قلم آیه ۴) بنده ناتوانی چه می تواند در حق پیامبری که سراپا فضیلت و رحمت و منبع خیر و نیکی و بزرگواری است بگوید؟ آنچه می گویم قطره ای است از دریا.

خوی پیامبر (ص) و رفتار آن بزرگوار و کردار آن حضرت، سرمشق مسلمین و بلکه نمونه عالی همه انسانها است و در حقیقت تجسم اسلام. پیغمبر (ص) به همه مسلمانان با چشم برادری و با نهایت مهر و محبت رفتار می کرد. آن چنان ساده و بی پیرایه لباس می پوشید و بر روی زمین می نشست و در حلقه یاران قرار می گرفت که اگر ناشناسی وارد می شد، نمی دانست پیغمبر (ص) کدام است. در عین سادگی، به نظافت لباس و بدن خیلی اهمیت می داد. وضوی پیامبر (ص) همیشه با مسواک کردن دندانها همراه بود. از استعمال عطر دریغ نمی فرمود. همیشه با پیر و جوان مؤدب بود. همیشه در سلام کردن پیش دستی می کرد. تبسم نمکینی همیشه بر لبانش بود، ولی

از بلند خندیدن پرهیز داشت . به عیادت بیماران و تشیع جنازه مسلمانان زیاد می رفت . مهمان نواز بود . یتیمان و درماندگان را مورد لطف خاص قرار می داد . دست مهر بر سر یتیمان می کشید. از خوابیدن روی بستر نرم پرهیز داشت و می فرمود :

"من در دنیا همچون سواری هستم که ساعتی زیر سایه درختی استراحت کند و سپس کوچ کند". با همه مهر و نرمی که با زیردستان داشت در برابر دشمنان و منافقان بسیار شدت عمل نشان می داد. در جنگها هرگز هراسی به دل راه نمی داد و از همه مسلمانان در جنگ به دشمن نزدیکتر بود. از دشمنان سرسخت مانند کفار قریش در فتح مکه عفو فرمود و آنها هم مجذوب اخلاق پیامبر (ص) شدند و دسته دسته به اسلام روی آوردند . از زر و زیور دنیا دوری می کرد. اموال عمومی را هرچه زودتر بین مردم تقسیم می کرد و با آن که فرمانروا و پیامبر خدا بود، هرگز سهمی بیش از دیگران برای خود بر نمی داشت . براستی آن وجود مقدس مظهر و نمونه و سرمشق برای همگان بود .



فهرست منابع:

- ۱- سایت : [www.tebyan.net](http://www.tebyan.net)
- ۲- سایت : [www.daneshnameh.roshd.com](http://www.daneshnameh.roshd.com)
- ۳- سایت : [www.yahoo.com](http://www.yahoo.com)
- ۴- سایت : [www.google.com](http://www.google.com)
- ۵- سایت : [www.maref.com](http://www.maref.com)
- ۶- سایت : [www.Quran.com](http://www.Quran.com)
- ۷- سایت : [www.aftab.ir](http://www.aftab.ir)
- ۸- سایت : [www.persianblog.com](http://www.persianblog.com)
- ۹- سایت : [www.blogfa.com](http://www.blogfa.com)
- ۱۰- سایت : [www.parsiblog.com](http://www.parsiblog.com)
- ۱۱- سایت : [www.tootia.com](http://www.tootia.com)
- ۱۲- سایت : [www.khorasanpaper.com](http://www.khorasanpaper.com)

قرائت

زیارتنامه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

درود بر تو ای رسول خدا درود بر تو ای پیغمبر خدا درود بر تو ای محمد بن عبدالله  
درود بر تو ای خاتم پیغمبران گواهم که تو رساندی رسالت را و پیا داشتی نماز را  
و عطا کردی زکات را و امر به معروف و نهی از منکر کردی و پرستیدی خدا را خالص  
و با اخلاص تا یقین به تو رسید دروذهای خدا بر تو و رحمت او و بر اهل و خاندان پاکت  
گواهم به اینکه نیست معبودی جز خدا یگانه و بی شریک هستی و گواهم که محمد بنده  
و رسول خدا و گواهم که تو فرستاده خدایی و تو محمد بن عبدالله و گواهم که تو حق  
رساندی رسالت های پروردگارت را و نصیحت کردی برای امت و جهاد کردی در راه  
خدا و پرستیدی خدا را تا رسیدی به یقین از روی حکمت و پند نیک و ادا کردی آنچه  
برای توست از حق و تویی مهربان به مؤمنان و سخت گیر بر کافران برساند خدا تو را  
به بهترین شرافت مقام مکرمان حمد خدا را که ما را بوسیله تو از شرک و گمراهی  
نجات داد خدایا پس قرار بده صلوات خودت و دروذهای فرشتگان مقربین خودت و  
پیامبران مرسلت و بندگان شایسته ات را و اهل آسمانها و زمین ها و هر که تسبیح تو  
کند ای پروردگار جهانیان از اولین و آخرین بر محمد بنده تو و رسول تو و پیغمبرت  
و امینت و همرازت و دوستت و برگزیده ات و مخصوصت و ویژه ات و بهتر از خلقت  
خدایا بده به او درجه بلند و بیاور برایش وسیله از بهشت و برانگیز او را به  
مقام پسندیده ای که رشک برند بر او اولین و آخرین خدایا تو فرمودی که اگر آنها  
وقتی به خود ستم می کردند می آمدند نزد تو و آمرزش می خواستند از خدا و طلب  
آمرزش می کردند برای آنها رسول می فهمیدند که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است و  
من نزد تو آمدم آمرزش جو توبه کار از گناهانم و من به تو رو آوردم به خدای  
پروردگارم و پروردگارت تا بیامرزد گناهان مرا می خواهم از خدا که برگزید تو را و اختیار کرد تو  
را و راهنمایی کرد تو را و رهنمود کرد تو را که رحمت فرستد بر تو براستی خدا و فرشتگانش

رحمت خواهند برای پیغمبر ای کسانیکه ایمان آورده اید رحمت خواهید بر او و درود فراوان

فرستید